

# قسمت دوم

## مصاحبه رادیو فردا با اعلیحضرت

امیر فیض-حقوقدان

سه شنبه 18 اسفند 2548

نهم مارچ 2010

در قسمت اول این تحریر عرض شد که سوال اول رادیو فردا از اعلیحضرت، پاسخی داشت که می تواند مانند زلزله تمام ساختار های فلسفی مبارزه سلطنت طلبان را کن فیکون سازد، اکنون به توضیح و تشریح آن به اتفاق می رویم.

### اولین سوال رادیو فردا:

سئوال رادیو فردا: در آستانه 22 بهمن سی و یکمین سالگرد انقلاب اسلامی در ایران با شما گفتگو میکنیم- در این شرایطی که ما امروز هستیم با گذشته چه تفاوتی بین این سالگرد سی و یکمین سال و سالهای پیش می بینید؟

### پاسخ اعلیحضرت:

«اولا بهتون بگم که تفاوت عمده ای که امروز هست بایک جو تقریبا انقلابی می توان گفت در مقایسه با 30 سال پیش در این جاست که این بار موضوع فقط این نیست که مردم چه چیزی را نمی خواهند بلکه علی الخصوص تفاوت عمده این است که امروز خیلی بیشتر میدانند که در مقابل چه میخواهند چیزی که سی سال پیش کاملا تشریح نشده بود و عواقبش را هم دیدیم.»

مفهوم اظهار عقیده ایشان بار بسیار سنگینی علیه تداوم مشروعیت رژیم سلطنتی و ایجاد حقانیتی استوار و خلل ناپذیر برای شورش 57 دارد. حقیقتا باور نمیشد که درک من از بیانات اعلیحضرت درست باشد. با ناراحتی تمام نامه ای به تاریخ 22 بهمن سال جاری حضورشان تقدیم داشتم که فتو کپی آن نامه چنین است:

((22 بهمن 1388

اجازه فرمایید فوری تلقی شود.

اعلیحضرت رضا شاه دوم

با احترام: در مصاحبه اخیر بارادیو فردا، به نکته ای اظهار عقیده فرمودید که بنظر خالی از اشکال نیست.

مقصودم آنجاست که فرمودید:

«مردم در سی سال قبل میدانستند که چه نمی خواهند ولی میدانستند که چه می خواهند» مطلوب و مفهومی این فرمایشات این است که مردم با علم و قصد و اراده علیه رژیم سلطنتی ایران قیام و انقلاب کردند.

نظریه اینکه اعلیحضرت متذکر شده اید که قبل از طرح موضوعات اگر مسئله ای با ابهامی مواجه است مورد سوال از اعلیحضرت قرار گیرد و حتی این تمثیل «پشت کوه قاف» هم استفاده شد، اکنون استدعا دارم دلیل نقطه نظری را که اعلام فرموده اید برای رفع سوء تعبیر و تفاهم رهنمون شوید.

با آرزوی پیروزی (امیر فیض)

متأسفانه طبق معمول پاسخی دریافت نگردید و از آنجا که هرزله ای را باید ترمیم کرد و آثار ناشگون آنرا از بین برد، این وظیفه را جدی یافتیم که بنابراین توضیح اعلیحضرت، از این موضوع مهم، نگذرم و آن مطرح گردد.

### شخصیت مدعی:

آنچه که در این ماجرا بسیار نگران کننده است و اعتراض را در مسیری جدی و علنی به حرکت در می آورد شخصیت مدعی یعنی اعلیحضرت است که اظهاراتشان نسبت به دوران سلطنت شاهنشاه ایران بهر حال در موقعیتی خاص قرار دارد و اظهارات ایشان در عرض اسنادی است که اگر بی اعتباری آن اعلام نگردد در دسر های بزرگی در بحث های اعتقادی نسبت به مشروعیت و تداوم آن نسبت به سلطنت مشروطه ایران ایجاد می نماید.

اعتقاد و مراد اعلیحضرت از عبارت «مردم در سی سال قبل میدانستند که چه نمی خواهند ..» این است که مردم ایران رژیم سلطنتی ایران را نمی خواستند، این ادعای کوچکی نیست. [!]

ما هم تکلیف نداریم که کوهی از اسناد و مدارک و آمار ها و اظهارات شخصیت های خارجی و حتا سران شورش و دست اندرکاران رژیم غاصب را مستند بی پایه بودن اظهارات اعلیحضرت بیاوریم ، چرا که بارها و بارها این کار لازم را کرده ایم و تاثیری هم در قناعت و قبول اع لهحضرت ندا شته است، و شجاعت و صداقت خودشان را در قبول اسناد و شهادت ها بکار نگرفته اند.

اگر اعلیحضرت یک شخصیت استثنائی و قابل احترام و اعتماد نبودند؛ این مشکل بسیار ساده حل شدنی بود، چرا که هر ادعایی اثباتش با مدعی است و اگر از مدعی دلیل خواسته شد و حاضر به ارایه دلیل نگر دید، محکوم به بطلان ادعا و واهی گری و قضیه مختومه است . و در تطبیق مورد، همان نامه ای که به اعلیحضرت نوشته شد و بدون پاسخ ماند، مسئله را از دید حقوق و اعتباری محکوم ساخته است.

ولی اگر این منطق حقوقی و فلسفی واجد اعتبار است، در بحث های مبارزاتی و اعتقادی جای ضعیف ی دارد، علتش این است که بحث های فلسفی و حقوقی در مسیر حکمت (شرع و قانون است و در بحث های مبارزاتی نظر و هوس و تعصب و امثال آنها و استناد به قول شخصیت ها یکی از اسباب معمول برای رسوب باورها و رسیدن به اهداف و نیز اصلت دادن به خواست هاست ) یک نمونه می آورم تا تایید شود که **اظهار نظرهای نادرست و گمراه کننده، باد و نسیم نیست که بگذرد، طوفان است که هر چیزی را ویران و دگرگون می کند.**

در سال 67 در استادیوم ورزشی لس آنجلس که 12000 ایرانی حضور داشتند اعلیحضرت ضمن بیاناتشان فرمودند : «هیچکس نمی تواند منکر وقوع انقلاب در ایران باشد و هرکس آنرا نفی کند، از روند تجربیات تاریخی بی اطلاع است» و در مصاحبه با روزنامه نیمروز لندن سال 71 شماره 205 اعلیحضرت فرمودند:

«... اصلا انقلاب بر ضد پادشاهی روی داد»

اینها باد و نسیم نبود که بگذرد، مخالفین حقانیت و مشروعیت سلطنت بیشترین استفاده را از آن کردند و خواهند کرد، چنانکه دکتر سنجابی در کتابش به همین اظهارات اعلیحضرت استناد کرد و نوشت «حقانیت انقلاب ایران پس از 10 سال که از وقوع آن می گذرد تایید مدعی وراثت سلطنت ایران قرار گرفته است» (سنگر شماره 332+62)

### مرامتقاعد کنید:

از آنجا که اعلیحضرت در مصاحبه 1371 رادیو صدای ایران فرمودند:

«... خوشحال می شوم اگر مرا متقاعد کنید»

لذا این تکلیف حاصل گشت تا اصولی که اجازه رسوب چنان باورنادرست را به اعلیحضرت نمیدهد به استحضارشان رسانده شود.

برای اظهار نظر نسبت به رویداد ها، دو طریق معمول است.

یکی طریق عامیانه که نشیبت یافته از گفته دیگران است که آن دیگران نیز از دیگران شنیده و با کم و کاسب و مخلوط با شنیده های دیگر و برداشت های نظری خودش به دیگران منتقل می کند.

این طریق با آنکه مسیری بسیار هموار دارد و بسرعت هم فراگیر میشود، فاقد اعتبار عقلانی و حقوقی است ه مانطور که نامش معمول است، عنوان قضاوت عامیانه را بخود بسته است.

طریق دیگر بررسی رویداد ها با شناسنامه ملی و هویتی جامعه است، یعنی یافتن ریشه و علت رویداد ها در فرهنگ و آیین و دین و مذهب و حتا نژاد و خون و آب و هوای مناطق است.

رویدادی که از شناسنامه ملی و هویتی جامعه ریشه نگرفته باشد حتا اثبات حضورش نیز سطحی است و یک رویداد جدی و اصیل شناخته نمی شود.

«وپيرو» که در این زمینه کارشناسی های مجربی داشته عقیده دارد که «نمود فعالیت های جوامع بستگی مستقیم با باور های دینی و اجتماعی و ارثی اقوام تاریخی دارد و بدون در نظر گرفتن آن عوامل شناخت رویداد ها ممکن نیست»

### واما بسعد:

شورش 57 در دو مسیر مشخص از سایر مسیر ها قابل تحقیق و بررسی است . یکی مسیر سیاست خارجی و موقعیت ایران شاهنشاهی در آن مسیر که بحث مزبور مورد استناد این تحریر که به منظور قناعت اعلیحضرت و رفع سوء برداشت ایشان از شورش 57 است نمی باشد.

مسیر دوم بررسی شورش 57 با شناسنامه هویتی جامعه ایران، قرانت شناسنامه هویتی جامعه ایران خیلی راحت است، شناسنامه هویتی ایران مشتمل بر دو قسمت کاملاً مجزا و در عین حال هموند شناخته می شوند، یکی جامع ه ناسیونالیستی است و دیگری جامعه مذهبی، آنهم از نوع تشیع آن . تاریخ ایران گواه است که هرگاه بین جامعه ناسیونالیستی ایران که رهبری آن با پادشاه بوده و یا جامعه مذهبی که رهبری آن با آخوند اعظم بوده تضاد و برخوردی بوجود آمده، پیروزی از آن آخوند اعظم بوده است.

شاردن سیاح فرانسوی در کتابش نوشته مردم ایران بجان و دل فرامین شاه را اطاعت میکنند ولی هرگاه فرمان مغایر مذهب و یا با مخالفت بزرگان مذهبی روبرو شود، مردم فتاوی را برحکم شاه ترجیح میدهند . شاردن در همان کتابش نمونه هایی هم آورده است.

## موقعیت شاه و مرجع تقلید:

تاریخ ایران نشان می دهد که تا قبل از مشروطیت، شاهان ایران همواره جانب مذهب و بخصوص مراجع تقلید را داشته اند و بدون موافقت مراجع به امور مسئولیت دار دست نمی زدند و هرگاه هم که شاه و یا شخصیت های وابسته به شاه خواسته اند که این نفوذ یعنی قدرت مراجع تقلید را کاهش دهند با محظورات سنگینی روبرو شده اند که ناچار عقب نشینی کرده اند.

روزنامه لیبراسیون در 11 مه 1978 نوشت:

«در مصاحبه یک پیرزن ایرانی به او گفته شد: "من 90 سال دارم و 5 پادشاه را گور کرده ام، هر وقت نزاعی بین شاه و رهبران مذهبی روی داده شاه بازنده بوده است"»

انقلاب مشروطیت ایران اختیارات شاه را محدود ساخت و تداوم اجرایی قانون اساسی هم اختیارات مراجع تقلید در نظارت بر قانونگذاری و انتخاب دادستان و تشکیل دادگاه را متوقف ساخت ولی اختیارات شرعی و مذهبی مراجع تقلید یعنی تسلط آنها را بر توده مردم نه کاست و نه می توانست بکاهد و لذا قدرت بی حد و حصر آخوند و مراجع تقلید همچنان باقی ماند.

این قدرت با آنکه خود به تنهایی قدرت شگرفی بود و هست ولی بمناسبت حمایت دولت انگلستان از موقعیت سیاسی خاصی هم بهره مند گردید، تاریخ نشان می دهد که حمایت های دولت انگلستان در دو مسیر جریان داشت، یکی مستمری مالی که شادروان اسماعیل رایین به کم و کیف آن اشاره نسبتاً کاملی دارد و دیگر رعایت احترام که این دومی بنظر بنده بیش از کمک مالی و مستمری به جایگاه انگلستان در میان روحانیون صفا می داد.

این قدرت با همه موقعیت انحصاری که در جامعه ایران داشت به گواهی تاریخ بندرت در مقابل شاه قر ار گرفت، مگر آنکه سیاست های خارجی استفاده از آنها را بصورت آلت انتخاب می کردند.

## یک نمونه تاریخی بیاوریم بجاست:

میدانید که اتابک صدراعظم، با سیاست انگلیس در ایران، مخالف بود، هنگامیکه چگونگی برخورد با ایران در کابینه انگلستان مطرح شد «جیرول» سیاستمدار انگلیسی اظهار نظر کرد که «روحانیون را بلند کنید فریاد وا وطن، وطن به اجانب فروخته شده را سربدهند، همه چیز درست می شود» (مقایسه کنید با بلند کردن آخوند ها علیه شاه بمناسبت مخالفت انگلیس با ترقیات ایران)

«شاه میخواست ایرانیان را از مسیر زندگی سنتی خارج و ایران را به یک کشور اروپایی قرن بیست و یکم تبدیل کند، کاری را که آتاتورک پرویرانه های امپراتوری عثمانی کرد و این چنین کاری مورد تایید ما (انگلستان نبود) ما خواستار حفظ زندگی سنتی و اسلامی ایرانیان بودیم» (از کتاب پارسونز و مصاحبه ایشان با کیهان لندن)

نتیجه مخالفت انگلستان با مدرنیزه شدن ایران چه بود؟! [!] کیش کردن سگهای تربیت شده خودشان در ایران علیه شاه و نوشتن لوحه تمدن بزرگ و آویزان کردن به گردن یک سگ و لگردد؟

اگر در سال 1941 (اکتبر) لرد ویول وزیر خارجه انگلیس گفته است:

«در ایران علاوه بونیروها و سازمان های سیاسی و اقتصادی یک سازمان موثر و کاملاً متنفذ دیگری هم هست که از تمام منابع قدرت در این کشور قویتر و از لحاظ مامورد اعتماد تراست و آن روحانیت شیعه است که از سالهای طولانی در ایران نقشی بنیادی و کارساز داشته است و خوشبختانه مادر میان آنها دوس تان خوب و نزدیکی داشته ایم و داریم. این نیرو می تواند در ایران کارآمد باشد و هر وقت لازم بشود حتا بر نیروهای دیگر از قبیل دربار و دولت و ارتش اثر بگذارد

و با سلاح مذهب و جهاد هرمشکلی را حل کند . مهم آن است که توقعات آنها هم از ما زیاد نیست . هروقت لازم باشد می توانیم آنها را وارد صحنه کنیم و هروقت هم که مقتضی باشد میتوانیم به آسانی ساکت و خانه نشین سازیم . « (کتاب اسرار و عوامل سقوط ایران)

آقای آنتونی پارسونز سفیر انگلیس در ایران بهنگام شورش ملاها در کتابش اقرار کرده و نوشته است:

«ما با عناصر مذهبی در ایران و گروه های سیاسی و اجتماعی که اکنون با شاه مخالفند همکاری و تماس نزدیک داشتیم» (صفحه 21)

پارسونز در کتابش یک جمله ای دارد که بسیار با معنی است:

«یک زن ایران در سال 1979 به من نوشت که برای سرنوشت غم انگیز کشورم گریه می کنم ولی قدرت های بزرگ چنین می خواسته اند»

پارسونز خواسته در این کتاب به خواننده بگوید که این ما یعنی انگلستان هستیم که این بلا را بر سر ایران آوردیم والا انعکاس نامه آن خاتم هیچ تاثیری جز نشان دادن نقش قدرت های بزرگ که آن زمان همین انگلستان و آمریکا در ایران بودند نداشته است.

ملاحظه این اسناد و اقاریر شخصیت های انگلیسی نشان می دهد که سیاست انگلستان در جانبداری و استفاده از ملاها در رقابت های سیاسی خاصه با کشور های قدرتمند روز (در سابق شوروی و امروز آمریکا) همچنان مثبت و لایتنیغیر است.

### **موقعیت مراجع تقلید در جامعه تشیع ایران:**

«تشیع که مذهب رسمی ایرانیان شناخته شده است عقیده دارد که در غیاب امام، مجتهد جامع الشرایط نایب امام است، فرمانفرما و رییس مسلمانان است و همانطور که امام حق اظهار نظر نهایی در حوادث و پیش آمد ها و حکومت و فرمانفرمایی در میان مردم را دارد، مجتهد نیز همه این مناصب و حقوق را داد . کسی که بر فرمان او گردن نهد، فرمان امام را رد کرده است پس مجتهد جامع الشرایط تنها مرجع فتوا نیست بلکه دارای ولایت مطلقه در حکومت است و تصمیم در حوادث و پیش آمد و قضاوت بنظر او انجام میگردد» (از کتاب عقاید شیعه و تعالیم آن صفحه 61 و 62)

دایرالمعارف شیعه در راستای تعریف صلاحیت و حد مرجع تقلید، صلاحیت و حدود مقلد را نیز چنین تعریف کرده است:

«مقلد با تقلید از مجتهد شیعه از امام و رسول و خدا اطاعت کرده و اصول فکری در این تقلید راه ندارد ، طبقه مجتهد کسانی هستند که بخود آگاهی رسیده و این خودآگاهی را بعنوان رسالت شرعی برای هدایت مردم بکار میبرند» (دایرالمعارف شیعه صفحه 673)

دایرالمعارف شیعه «تفکر» را چنین تعریف کرده است:

«تفکر عبارت از ترتیب امور معلوم برای رسیدن به امور مجهول و حرکت نفس است در معقولات با آنچه ارایه شد شکل طبقاتی در جامعه تشیع ایران بصورت دو طبقه متمیز درآمده است طبقه مجتهد و طبقه مقلد.

طبقه مقلد کسانی هستند که به خودآگاهی رسیده و این خودآگاهی را بعنوان رسالت شرعی برای هدایت مردم بکار میبرند. بنابراین روشنفکر در جامعه تشیع دقیقاً محدود و محصور به طبقه مجتهدین (مرجع تقلید) است.

طبقه دوم، طبقه مقلد هستند که شامل همه کسانی میشود که به مقام اجتهاد نرسیده و ناچار به تقلید از یک مجتهد می باشند بنابراین جامعه تشیع ایران عملاً و بنابر حقوق تشیع بردو طب قه روشنفکر (مراجع تقلید) و تاریک فکران (سایر مردم اعم از شاه تا گدا) قابل شناسائی است. نقل است امام صادق حدیثی دارد براین منوال که "علما ما هستیم و شیعیانمان دانشجو و بقیه مردم کف هستند" (منتظری هم چیزی مشابه آن گفته است)

### یک نمونه برای قناعت به موضوع:

در سال 1376 محمد یزدی باصطلاح رییس قوه قضاییه جمهوری اسلامی گفت:

«غیرروحانی حق ندارد در سیاست دخالت کند» اظهارات یزدی که مورد اعتراض روزنامه سلام داخل کشور قرار گرفت و امیدواری کرد که یزدی این اعلام را پس بگیرد، کاملاً به مسئله تشیع و موقعیت روحانیت و مقلدین تاریک فکر و صغیر و محجور تطبیق می کند البته تاریک فکران حق دارند که در سیاست دخالت کنند ولی سیاستی که فتوای آخوند را همراه داشته باشد و در تطبیق مورد «گوسفندان» حق دارند که بچرند ولی در جانی که چوپان آنها را هدایت کند.

حیرت نفرماید از تشبیه مقلدین به گله گوسفند. [!]

روزنامه نیویورک تایمز نوشت: «یکی از ایرانیان به گزارشگر روزنامه گفته است: "مادر روزهای انقلاب مانند گوسفندانی بودیم که هر کجا شبان ما را هدایت میکرد آنجا میرفتیم"» (نقل از صبح ایران بیستم بهمن 1377)

### تعریف انسان و حیوان دوپا:

درجائی خواندم که افلاطون در جلسه ای که «دیوژن» هم حضور داشت انسان را چنین تعریف کرد: «انسان حیوانی است بی مو که روی دوپا راه می رود»

تعریف مزبور بر دیوژن گران آمد، خروسی خرید و بادقت کلیه پره های آنرا کند و بطوری که کاملاً لخت و بی مو شد آنرا برگرفت و زیرقبای خود به جلسه افلاطون رفت و وقتی افلاطون باریگر مسئله انسان و تعریف آنرا تجدید کرد، دیوژن خروس بی مو را از زیر قبایش بیرون آورد و میان جلسه انداخت و گفت انسانی که افلاطون تعریف می کند این است. افلاطون ناچار شد که تعریف از انسان را چنین تصحیح و تکمیل کند:

«انسان حیوانی است بی مو، سخنگو و برخوردار از اندیشه و تفکر که روی دوپا راه می رود» بنابراین ملاحظه می کنید که فرق بین انسان و حیوان تفکر و اندیشه است. حال به بینیم که موضع تفکر و اندیشه در جامعه تشیع کجاست؟

شیخ مفید از بزرگترین علمای تشیع موقعیت عقل و تفکر را در جامعه تشیع چنین تعریف کرده است:

«در جامعه تشیع اسلامی، عقل در برخورد با تفکر باید تسلیم تفکر شود و چون تفکر چپ زی است که مختص طبقه روشنگر است، لذا عقل، در مقابل فتوا و حکم مراجع، محلی از اعراب ندارد، حاصل چنین برداشتی این است که اگر عقل در گفته امام = مرجع تقلید چیزی به بیند که عقلایی نباشد، دلیل بر قصور و نقصان عقل اوست نه خطا و یا کمبودی در تفکر امام و مرجع تقلید.» (شیخ مفید- امام حسین در ایران)

بنابراین میتوان گفت که انسان در جوامع تشیع همان انسانی است که افلاطون در تعریف اولیه خودش از انسان ارائه داده است. و در کلامی دیگر انسان در فلسفه تشیع حیوانی است که روی دوپا راه می رود که فاقد عقل و تفکر و شعور است.

سید کاظم شریعتمداری در مصاحبه اش در کیهان گفت: «وقتی ما میگوییم مغازه ها را ببندید، 30 میلیون مردم مغازه هایشان را می بندند، هیچکس هم نمی گوید چرا چون میدانند که جوابش این است که "آقا گفته است"»

بسیار، بسیار از مردمی که به شورش 57 کشیده شدند از دل و جان پادشاه را دوست داشتند و به نظام شاهنشاهی ایران هم وفادار بودند از اوضاع هم بسیار راضی و درکار و زندگی موفق و به آینده امید نداشتند ولی باورها و تکالیف مذهبی به آنها اجازه نمی داد که فتوای مرجع تقلید را نادیده بگیرند. قبول و اجرای فتاوی در بین شیعیان امر دلبخواهی نیست حکم تشیع، اطاعت و بیکار بستن آن است، درست همانند و هم عرض امر فرماندهی در ارتش است.

### به این فتاوی نگاه کنید:

در سال 57 فتوایی با مهر و امضای شریعتمداری، گلپایگانی، و مرعشی صادر شد که در آن رژیم قانونی ایران را باطل و غیر قانونی و محکوم اعلام کرد و در همین فتوا بود که مقاومت و تیراندازی ارتشیان را علیه شورشیان با عبارت «حکم میکنیم که این عمل حرام است و تیراندازی به قرآن است» نظامیان وحتا فرماندهان آنها را از مقاومت بازداشت.

به فتوا نگاه کنیم:

- 1 - بر کلیه مدرسین دانشگاه ها و معلمین مدارس متوسطه و راهنمایی و ابتدائی واجب و فرض است که از امروز فرزندان نیروهای مسلح شاهنشاهی را اعم از پلیس و شهربانی، ژاندارمری و ساواک را از تدریس و آموزش محروم و آموزش ندهند.
- 2 - دفترچه نیروهای مسلح کاملاً باطل اعلام می شود و داروخانه ها باید طبق دستور به وظیفه خود آشنا باشند.
- 3 - از امروز دستور دادیم تا پویشکان متعهد و با ایمان از مداوا و معالجه نیرو های مسلح شاهنشاهی جدا خودداری کنند و بگذارند در مرض خود و یا اگر زخمی و مجروح باشند هلاک گردند، قاتلهم الله.
- 4 - در آینده اقدامات قاطع تری انجام خواهد گرفت.

«ملت غیور ایران مردم شجاع مشهد آگاه باشید، امام و آیت الله قمی دستور داده و میفرمایند نیرو های مسلح شاهنشاهی کلاً از ارتشی، پلیس، شهربانی، ژاندارمری، ساواک و طرفداران دولت از شما نیستند بلکه دشمن شما و محارب با خدا و رسولند، خودشان حرمت ندارند، ناموسشان محترم نیست مالکیت این افراد بر اموالشان صدق نمی کند بفرمان امام و علمای اعلام و مراجع کشور به شما دستور داده می شود تا در نهایت کوشش و اهمیت سعی کنید و عمال خبیث دولت را به چنگ آورید و در همان جا، جهان را از لوث و وجودشان پاک کنید، بکشید این کافران را، امان ندهید منافقین خانه هایشان را بر سرشان خراب کنید و اجرکم علی الله» امام و رهبر شیعیان جهان روح الله خمینی.

این فتوا در تاریخ 12 ویا 13 دیماه 57 در مشهد از سوی سید علی خامنه ای که به همین منظور به مشهد اعزام شده بود قرآنت گردید و بعداً این فتوا که بسرعت به اجرا در آمد مورد تایید افراد زیر هم قرار گرفت:

سید حسن قمی، سید عبدالله شیرازی، سید محمد علی شیرازی، سید محمد جواد شیرازی، آخوند مرعشی، شیخ عباس طبسی، محمد مهدی نوغانی، سید عبدالکریم هاشمی نژاد، سید علی خامنه ای، شیخ علی تهرانی و عده ای دیگر (گرفته شده از کتاب نهضت روحانیون)

با اطمینان قاطع عرض میکنم که اگر در شورش 57 فقط یکی از مراجع تقلید یعنی شریعتمداری و یا دیگری با تمسک به آیات قرآن به مردم میگفت که قیام علیه شاه طغیان علیه خدا و قرآن است، خمینی با همه کوشش ها و موقعیت مذهبی که داشت موفق نمی شد.

1400 سال آن آیات قرآن اعتبارش را نسبت به سلطنت حفظ کرده است چطور یکباره سلطنت و شاه طاغوت می شود. شخص خمینی دقیقاً متوجه حساسیت زمان و مشروعیت محکم رژیم سلطنتی ایران بود و نگران حرکت یک مرجع در جهت حقانیت سلطنت به اعتبار اسلام و قرآن بود که تلاش کرد قبل از همه از سه مجتهد وقت فتوای مشترک درباره عدم مشروعیت رژیم سلطنتی صادر کند و در تاریخ شهریور ماه 1357 فتوای آن سه نفر صادر و منتشر گردید و بعداً خوبی هم که در عراق بود آنرا تایید کرد.

مهر و امضای سه مجتهدی که فتوای مشترک علیه نظام پادشاهی ایران را صادر کردند در ذیل مشاهده میشود



نهم شوال المکرم هـ ۱۳۹۸ - ۵۷ / ۶ / ۲۱

شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی      سید کاظم شریعتمداری      محمدرضا الموسوی الگلپایگانی

**همه کور عقلی هستند:**

در جامعه تشیع، همه انسان ها کور عقلی هستند و همانطور که کور به راهنما نیاز دارد، ا نهران متشیع هم به راهنمایی مراجع تقلید نیاز دارد و هیچ تفاوتی هم بین عامی و روشنفکر از اینجهت وجود ندارد.

**به شواهد زیر نگاه کنید:**

1-دکتر کریم سنجابی که بالاخره تحصیل کرده فرانسه بود، استاد حقوق دانشگاه هم بود، از سران جبهه ملی هم بود سابقه فعالیت سیاسی و آزادیخواهی هم داشت در کتابش نوشته است:

«وقتی در پاریس بودم با آقای خمینی صحبت کردم و گفتم : " انقلاب ایران پیروزمند است و ما بزودی انشاءالله به نتیجه خواهیم رسید استدعا می کنم که شما ما را یک راهنمایی بفرمایید " استدعای سنجابی نه در مفهوم راهنمایی علمی واجتماعی و غیره است بلکه بطور مسلم حسب گرایش های مذهب تشیع است که آدم متشیع در انجام هرکاری هدایت و حکم و دستور مرجع را ممتاز و لازم میدانند.

**نمونه دوم:** به فتوکپی نامه زیر که در هفتم شهریورماه سال 1356 از سوی بختیار به خمینی نوشته شده که در آن تاریخ مسئله نخست وزیری بختیار هم مطرح نبود توجه فرمایید:

هفتم شهریورماه ۱۳۵۶  
حضرت آیت الله عظمی خمینی دامت بر کاته  
خاطر مبارک شاید از انتشار اعلامیه مورخ ۲۲ خرداد ۱۳۵۶ که به امضای اینجانب و آقایان دکتر کریم سنجابی و داریوش فروهر در تهران انتشار یافته است اطلاع حاصل فرموده‌اید.  
ما در مقابل خلق و خدا بیان این حقایق را اداء وظیفه ملی و دینی خود دانستیم و اوضاع کشور را همانطور که هست به گوش هموطنان خود و دنیای خارج رساندیم.  
در این ایام که برای چند روز اقامت در فرانسه بودم با دوستان و همفکران خود تبادل نظر کردم - و اکنون به وسیله دوست مبارز خود آقای ابوالحسن بنی صدر این عریضه را به حضور آن حضرت تقدیم می دارد. عطف نظر به گذشته و سوابق امضا کنندگان نامه مذکور خواستم استدعا نمایم که به منظور وسعت بخشیدن به مبارزات و ایجاد یگانگی بیشتر بین افراد ملت مسلمان در صورتی که مقتضی بدانند به هر نحو که صلاح باشد ما را در این راه خیر هدایت و حمایت فرمایند.  
با سلام و تحیت - ارادتمند شاپور بختیار

هفتم شهریورماه ۱۳۵۶  
حضرت آیت الله عظمی خمینی دامت بر کاته  
خاطر مبارک شاید از انتشار اعلامیه مورخ ۲۲ خرداد ۱۳۵۶ که به امضای اینجانب و آقایان دکتر کریم سنجابی و داریوش فروهر در تهران انتشار یافته است اطلاع حاصل فرموده‌اید.  
ما در مقابل خلق و خدا بیان این حقایق را اداء وظیفه ملی و دینی خود دانستیم و اوضاع کشور را همانطور که هست به گوش هموطنان خود و دنیای خارج رساندیم.  
در این ایام که برای چند روز اقامت در فرانسه بودم با دوستان و همفکران خود تبادل نظر کردم - و اکنون به وسیله دوست مبارز خود آقای ابوالحسن بنی صدر این عریضه را به حضور آن حضرت تقدیم می دارد. عطف نظر به گذشته و سوابق امضا کنندگان نامه مذکور خواستم استدعا نمایم که به منظور وسعت بخشیدن به مبارزات و ایجاد یگانگی بیشتر بین افراد ملت مسلمان در صورتی که مقتضی بدانند به هر نحو که صلاح باشد ما را در این راه خیر هدایت و حمایت فرمایند.  
با سلام و تحیت - ارادتمند شاپور بختیار



هدایت از کسی که علیه رژیم سلطنتی فتوا داده است چه می تواند باشد، جز همان تایید فتاوی سابق؟

### حاشیه:

اشتباه نشود نامه مزبور غیر از آن نامه ای است که بختیار در تاریخ 7 بهمن سال 1357 بهنگام نخست وزیری به خمینی نوشت که با عبارت زیر شروع می شد: «اعتقاد دارم که رهبری و زعامت حضرت آیت الله العظمی امام خمینی و رای ایشان میتواند مشکل گشای مملکت...» پایان حاشیه.

### نمونه دیگر:

اعلیحضرت رضا شاه دوم از هریک از آخوند های مراجع تقلید که به درک واصل شدند، با صدور اعلامیه ای تجلیل فراوان کردند.

در قاعده «تولوتیرا» تجلیل از کسی ممکن است که تجلیل کننده با عقاید و رفتار او موافق باشد. مقصودم بیانیه شهریار ایران بمناسبت درگذشت آیت الله گلپایگانی است که به تاریخ 21 آذرماه 1372 صادر و مورد بحث سنگو 15 بهمن ماه همان سال قرار گرفت.

بیانیه درحد فوق تصور از کسی تجلیل کرده که دیدگاه های او بطور خلاصه به قرار زیر بوده است:

- 1 - همکاری با رژیم سلطنتی، خیانت به مملکت و اسلام است (نامه گلپایگانی به از هاری جلد هشتم نهضت روحانیون)
- 2 - خواسته مردم حکومت اسلامی است (همان ماخذ صفحه 340)
- 3 - شاه ابلیس و مزدور استعمار است (فتاوی مورد 5 ذی الحجه الحرام 98 همان ماخذ)
- 4 - رژیم سلطنتی ارتجاع 2500 ساله ورژیمی است ضد مردمی و مردم را به جهاد علیه آن دعوت کرد (اعلامیه گلپایگانی جلد هشتم 270)
- 5 - گلپایگانی بعنوان رای دادن گفت رژیم شاهنشاهی ضد مردمی و ضد اسلامی بوده است (اطلاعات 11 فروردین 58)
- 6 - این آخوند نابکار شاه را طاغوت و پیروان او را طواغیب نامید و در فتاوی به آیات 260 و 250 سوره بقره استناد کرد که مفهوم آن سوزاندن طاغوت و پیروان او است (همان ماخذ- نهضت روحانیت 321)
- 7 - گلپایگانی کسانی را که معتقد به جدائی دین از سیاست بودند را عوامل استبداد و استعمار ار میدانست (نامه گلپایگانی به خمینی نهضت روحانیون 33)
- 8 - در بیانیه 14 ماده ای اعلیحضرت با اینکه مسئله جدائی دین و دولت اشاره شده معهذاً موقعیت مراجع در هدایت مردم ایران مورد تاکید و احترام قرار گرفته است.

### برداشت حکمی از این نمونه است:

برداشت منطقی و حکمی از این نمونه ها این است که حتی شخص اعلیحضرت که پیش از همه از نکبت موضع مراجع تقلید برجامعه ایران آگاه هستند، بعد از سی (30) سال از حاکمیت مراجع بر کشور ما هنوز هم نتوانسته اند خودشان را از زیر این نکبت بزرگ خلاص کنند، تا چه رسد به مردم ایران که در آن زمان یعنی سالهای شورش دیدگاه های دیگری از مراجع داشتند که در راس همه آنها خیرخواهی، عدالت، کمک به مردم و امثال آنها بود.

### آلت و عامل:

در جریان شورش 57 توده مردم کشور ما یعنی کسانی که متشیع بودند آلت بودند نه عامل، آلت فاقد اراده و قصد است، آلت به کیفیتی حرکت میکند و عمل می نماید که عامل میخواید. در شورش 57 عامل خمینی بود که در یک نظر تحقیقی عمیق خود او هم آلت سیاست خارجی بود.

وتوده مردم بکل آلت بودند ، آلت ساخته شده و از ملات مذهب تشیع که اطاعت از عمل و آمر را در دستور شرعی خود داشت.

یک اهرمی که سنگ بزرگی را به حرکت در می آورد، عامل است که آن اهرم را بکار می اندازد نه اینکه حرکت آن سنگ را به حساب اهرم بگذاریم.

قضاوتهای نا پخته به اینکه مردم علیه رژیم سلطنتی ایران قیام کردند ، همانند همان قضاوت اهرم برای حرکت سنگ است. انسان خیلی باید ظاهر بین باشد که اهرم را به بیند ولی عامل اهرم که هنوز هم بدان عامل احترام میگذارد نبیند و بی تظاهر کند که نمی بیند.

### خلع سلاح نفرمایید:

اولین کسی که مسئله قیام مردم را علیه شاه ایران مطرح کرد، بختیار بود که در مصاحبه باشگاه مطبوعات فرانسه به مجرد خروج از ایران اعلام کرد و جمله او چنین است:

«مردم علیه رژیم شاه قیام کردند»

باید دانست که خمینی هیچ گاه نگفت که «مردم علیه شاه قیام کردند» بلکه از مردم خواست آنهم حکم کرد که باید به وظیفه شرعی خودتان عمل کنید !! و علیه شاه طغیان نمایید.

موسوی اردبیلی در نماز جمعه گفت: «مردم ایران همه چیز داشتند رفاه و آسایش، ما آسایش آنها را به خاطر قرآن و اسلام بهم زدیم»

در کمال تاسف همین اظهار کینه توزانه و خلاف واقع راهم اعلیحضرت در مصاحبه با روزنامه نیمروز لندن در عبارت زیر بیادگار از خود گذاشته اند:

### «اصلا انقلاب بر ضد پادشاهی روی داد»

بورهون جامعه شناس معروف میگوید:

«از آنجا که حواس و اظهارات نقلی ما قابل اعتماد نیست بهتر است برای اجتناب از هرگونه خطا از آنچه شنیده ایم وزیربنای حکمت ندارد چشم پوشی کنیم » و در تطبیق مورد بهتر است اعلیحضرت از آنچه که از راه تلقین و اظهارات نقلی اکتساب فرموده اند، بعنوان یک اظهار عقیده مشخص و شاهد تاریخی استفاده نفرمایند.

### اعلیحضرت تا:

اگر فلسفه مبارزه سلطنت طلبان را یاری نمی فرمایید که نمی فرمایید، شمارا به ایران سوگند میدهم که سلطنت طلبان را خلع سلاح فلسفی نفرمایید. و با بیان خود آنها را اسیر و پیرو ناحق نگردانید.

اگر ترجیح میفرمایید که با واژه ها و سخنها و مصاحبه ها که هرکلمه آن جان و امید سلطنت طلبان را فنا می سازد و مخالفین سلطنت را گام به گام به هدفشان نزدیک تر میسازد تا اوقات حساس مبارزه گذرا گردد که گردیده است یار دیگر اعلیحضرت را به شرافت ایران سوگند میدهم که مبارزه حق طلبانه سلطنت طلبان را ناحق و قلع مشروعیت نفرمایید و قلم بطلان بر باورهای استوار آنان با بیان و فرمایشات نکشید.

ولعی بوقت ضرورت روا بود اظهار	شها شکلیت خود نیست گوچه از آداب
سزاست گر من از این غصه زار گریم زار	رواست گرم من از قصه خون بگریم خون